

STORY INTRODUCTION

About the Author -----	4
1. Sherlock Holmes has a visitor -----	8
2. Dr Huxtable's story -----	16
3. Holmes and Watson go north -----	28
4. The body on the moor -----	38
5. A visit to the Green Man -----	52
6. Sherlock Holmes talks to the Duke -----	68
7. The Duke's son -----	76
GLOSSARY -----	86
ACTIVITIES: Before Reading -----	88
ACTIVITIES: While Reading -----	89
ACTIVITIES: After Reading -----	91
ABOUT THE BOOKWORMS LIBRARY -----	94

ABOUT THE AUTHOR

Sir Arthur Conan Doyle (1859-1930) was born in Edinburgh, Scotland. He studied medicine and worked as a doctor for eight years. But he needed more money, so he began writing short stories for weekly magazines.

In his first novel, *A Study in scarlet* (1887), Sherlock Holmes appeared for the first time – a stranger, but very clever detective, who smokes a pipe, plays the violin, and lives at 221B Baker Street in London. He can find the answer to almost any problem, and likes to explain how easy it is to his slow-thinking friend, Dr. Watson ('Elementary, my dear Watson!'). Sherlock Holmes appeared again in *The Sign of Four* (1890), and short stories about him, in the *Strand* magazine, were very popular.

Conan Doyle himself was more interested in writing novels about history, like *The White Company* (1891), and he became bored with Sherlock Holmes. So, in the short story called *The Final problem* (1893), he 'killed' him, and Holmes and his famous enemy, Moriarty, fell to their deaths in the Reichenbach falls. But Conan Doyle's readers were very unhappy about this because they wanted more stories about Holmes, so Conan Doyle had to bring Holmes back to life, in *The Hound of the Baskervilles* (1902) – perhaps the most famous of all the Sherlock Holmes stories.

There are more than fifty short stories about Sherlock Holmes. You can read them in almost any language, and there are many plays and films about the great detective.

در مورد نویسنده

سر آرتور کانن دوپیل (۱۸۵۹-۱۳۹۰) در ادین‌برگ اسکاتلند به دنیا آمد. او در رشته پزشکی تحصیل کرد و برای هشت سال به شغل پزشکی مشغول بود. اما از آنجا که به پول بیشتری نیاز داشت شروع به نوشتن داستان‌های کوتاه برای مجله هفتگی کرد.

شرلوک هولمز در اولین داستانش، *مطالعه در اسکارلت* برای اولین بار ظاهر شد- کارآگاهی عجیب اما بسیار باهوش که پیپ می‌کشید، ویالون می‌زد و در لندن، خیابان بیکر، بلوک ۲۲۱ زندگی می‌کرد. می‌توانست تقریباً برای هر مشکلی جوابی پیدا کند و دوست داشت برای دوست کندذهنش، دکتر واتسون، توضیح دهد که چقدر آسان بوده است (ابتدایی، واتسون عزیز من!). شرلوک هولمز دوباره در *علامت چهار* (۱۸۹۰) ظاهر شد و داستانهای کوتاه در مورد او در مجله استاندارد بسیار محبوب بود.

کانن دوپیل به شخصه علاقه بیشتری به نوشتن داستانهای تاریخی مثل انجمن سفید (۱۸۹۱) داشت و از شرلوک هولمز حسنه شد. بنابراین در داستان کوتاهی به نام مشکل نهایی (۱۸۳۹) او را کشت و هولمز و دشمن معروف او موریارتی در آبشار ریچنچ سقوت کرده و مردند. اما خوانندگان کانن دوپیل با این کار بسیار ناراحت شدند زیرا آنها داستانهای بیشتری در مورد هولمز می‌خواستند بنابراین کانن دوپیل مجبور شد در سگ بسکرویلز (۱۹۰۲) احتمالاً مشهورترین داستان در میان سری داستانهای شرلوک هولمز او را دوباره زنده کند.

بیشتر از پنجاه داستان کوتاه در مورد شرلوک هولمز وجود دارد. آنها را به هر زبانی می‌توانید بخوانید. نمایشنامه و فیلم‌های زیادی در مورد این کارآگاه بزرگ نیز ساخته شده است.

Sherlock Holmes

And the Duke's Son

Are all bicycle tyres the same? How many different kinds of bicycle tyre are there? When someone cycles over soft wet ground, the tyres leave tracks on the ground – but one tyre makes a deeper track. Is it the tyre on the front wheel or the back wheel?

When the Duck's son is kidnapped from Dr. Huxtable's school, it is important to know the answers to questions like these. Sherlock Holmes, and his old friend Dr. Watson, spend many hours looking at the mud on Lower Gill Moor. They find the tracks of bicycle tyres, the tracks of sheep and of cows and they also find a body. Now there are even more questions, and Dr. Watson thinks it is not possible to find the answers.

“Come, come, Watson,” say Holmes. ‘Every mystery has an answer.’

But even Sherlock Holmes is surprised by the answer to this mystery

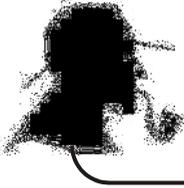
...

شرلوک هولمز و پسر دوک

چرخ‌های تمام دوچرخه‌ها یکسان هستند؟ چند نوع چرخ دوچرخه متفاوت وجود دارد؟ وقتی کسی روی زمین گلی نرم دوچرخه‌سواری می‌کند لاستیک‌ها روی زمین باقی می‌گذارند اما یک لاستیک رد عمیق‌ترین به جا می‌گذارد. این چرخ جلو است یا عقب؟ وقتی پسر دوک از مدرسه دکتر هاکس‌تیبیل دزدیده شد دانستن جواب این چنین سوال‌هایی مهم بود. شرلوک هولمز و دستیار قدیمی‌اش دکتر واتسون ساعت‌های زیادی را صرف گشتن در گل‌های دشت لوار گیل کردند. آنها رد چرخ‌های دوچرخه، گوسفندان و گاوها را پیدا کردند- همچنین پسری را نیز یافتند. اکنون سوال‌های بیشتری بوجود آمده و دکتر واتسون فکر می‌کند که پیدا کردن جواب‌ها غیر ممکن است.

هولمز گفت: «بیا، بیا واتسون. هر رازی جوابی دارد.»

اما حتی شرلوک هولمز نیز از پاسخ این راز متعجب می‌شود...



Chapter 1

Sherlock Holmes has a visitor

When visitors came to see Sherlock Holmes in Baker Street, they often did surprising things. Sometimes they put their heads in their hands and cried. Sometimes they talked and talked, and couldn't stop. And sometimes they just sat there and didn't say a word. But nobody was more surprising than Dr Thorneycroft Huxtable.

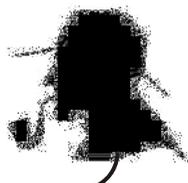
He was a large man, tall, well-dressed, and important-looking. He came into the room, walked to one of the big chairs, and suddenly fell into it. He sat there, with his eyes closed, looking white and ill.



He sat there, looking white and ill

فصل یک

شرلوک هولمز یک ملاقات کننده دارد



وقتی ملاقات کننده‌ها به دیدن شرلوک هولمز در خیابان بیکر می‌آمدند اغلب کارهای شگفت‌آوری می‌کردند. گاهی اوقات سرشان را میان دست‌هایشان می‌گرفتند و گریه می‌کردند. گاهی اوقات آنها حرف می‌زدند و حرف می‌زدند و نمی‌توانستند ساکت شوند و بعضی وقت‌ها فقط می‌نشستند و حتی کلمه‌ای هم نمی‌گفتند. اما هیچ‌کس شگفت‌آورتر از دکتر تورنی کرافت هاکس‌تیل نبود.

او مردی درشت، قد بلند، خوش لباس با ظاهری مهم بود. او به داخل اتاق آمد، روی صندلی بزرگ نشست و ناگهان روی آن افتاد. با چشم‌های بسته و به ظاهری رنگ‌پریده و مریض آنجا نشست.



با ظاهری رنگ‌پریده و مریض آنجا نشست

10 / Sherlock Holmes and the Duke's Son

I ran to get some water for him. Then I got my doctor's bag, and looked at him carefully.

'What is it, Watson?' said Holmes.

'He's all right, I think,' I said. 'He's just very, very tired – and probably hungry too.'

Holmes looked in the man's pockets – and found a train ticket from Mackleton, in the north of England.

'Mackleton – that's a long way,' said Holmes. 'It's not twelve o'clock yet, so he probably left home before five o'clock this morning.'

After a minute or two the man began to move, and his eyes opened. A second later he got quickly to his feet. His face was now red and unhappy.

'Mr Holmes, I am so sorry! I forgot to eat or drink anything this morning – that's why I felt ill.'

'When you feel better__' I began.

'I'm better now, thank you,' said our visitor. 'And I want very much to talk to Mr Holmes – to ask him something. Please, Mr Holmes, come back to Mackleton with me by the next train.'

'I'm sorry, that's not possible,' said Holmes. 'I'm working on two important cases – the Ferrers case and the Abergavenny case. I cannot leave London at the moment.'

'Important cases!' our visitor cried. 'But this case is very important too. You know about the kidnapping of the son of the Duke of Holderness three days ago ...'

برای او کمی آب آوردم. کیف پزشکی‌ام را برداشتم و به دقت معاینه‌اش کردم.

هولمز گفت: «چی شده واتسن؟»

گفتم: فکر می‌کنم که خوب است. او فقط خیلی خیلی خسته است و شاید گرسنه»

هولمز جیبهای مرد را جستجو کرد و بلیط قطاری از مکلِتون واقع در شمال انگلستان

پیدا کرد.

هولمز گفت: «مکلِتون - راه درازی است. هنوز ۱۲ نشده است پس او احتمالاً قبل از

ساعت ۵ حرکت کرده است.»

بعد از یک یا دو دقیقه مرد حرکت کرد و چشمانش را باز کرد. ثانیه‌ای بعد او به

سرعت روی پاهایش ایستاد. چهره‌اش قرمز و ناراحت بود.

«آقای هولمز، من بسیار متاسفم! فراموش کردم که امروز صبح چیزی بخورم - به

همین دلیل احساس ضعف کردم.»

گفتم: «وقتی بهتر شدید...»

ملاقات کننده‌ی ما گفت: «اکنون بهتر متاسفم» من بسیار تمایل دارم تا با آقای

هولمز صحبت کنم - تا از ایشان چیزی درخواست کنم. خواهش می‌کنم آقای هولمز، با

قطار بعدی با من به مکلِتون بیایید.»

هولمز گفت: «متاسفم، این امکان ندارد. من اکنون روی دو موضوع مهم کار می‌کنم -

مسئله فررز و ابرگاونی. در حال حاضر نمی‌توانم لندن را ترک کنم.»

ملاقات کننده ما فریاد زد: «مسئله مهم! اما این هم مسئله بسیار مهمی است. شما در

مورد اینکه پسر دوک هولدرنس سه روز پیش دزدیده شده می‌دانید ...